



شهادتنامه امجد حسین پناهی

اسم کامل: امجد حسین پناهی

تاریخ تولد: ۱ آبان ۱۳۶۲

محل تولد: قزوچای، دهلران، ایران

شغل: فعال سیاسی

سازمان مصاحبه کننده: مرکز اسناد حقوق بشر ایران

تاریخ مصاحبه: ۲۷ فوریه ۲۰۱۲

مصاحبه کننده: پرسنل مرکز اسناد حقوق بشر ایران

این شهادتنامه بر اساس مصاحبه با آقای لطف الله لطف الله پور تهیه شده و در تاریخ ۱۰ ژانویه ۲۰۱۲ توسط لطف الله لطف الله پور تأیید شده است. شهادتنامه در ۳۳ پاراگراف تنظیم شده است.

نظرات شهود بازتاب دهنده دیدگاه های مرکز اسناد حقوق بشر ایران نمی باشد.

شهادتنامه

پیشینه

۱. من امجد حسین پناهی متولد ۱۹۸۳/۱۰/۲۳ میلادی هستم و اهل روستای قروچای از توابع شهرستان دهلران، شهر خوربه در استان کردستان در ایران هستم. من در اواخر ۲۰۰۱ که عضو تشکیلات مخفی کومه له بودم.^۱ به دلیل فشارهای [عوامل وزارت] اطلاعات به ناچار ایران را ترک کردم و به کردستان عراق آمدم. تا اواخر ۲۰۱۰ من رسماً در کردستان عراق عضو کادرهای کومه له بودم و حدود دو ماه است که به دلیل فشارهای دستگاههای امنیتی ایران در کردستان عراق مجبور شدم کردستان عراق را ترک کنم و به آلمان پناه ببرم. متأسفانه در کردستان عراق سازمان ملل فعال نیست و بطور ناچاری من راه قاچاق را برگزیدم و خودم را به آلمان رساندم. در خانواده ام ۶ تا برادر و ۲ تا خواهر داریم و همه ما به هر حال به طریقی اذیت و آزار شدیم یا شکنجه شدیم. از برادر های من اشرف ترور شده، افشین در زندان قروه در بازداشت باقی ماند، و انور برادر بزرگم در زندان سنندج. رفیق به کردستان عراق فرار کرده و رامین برادر کوچکم در روستا ما زندگی می کند و توسط وزارت اطلاعات گاهی تهدید می شود، من هم در آلمان زندگی می کنم.

کودکی

۲. بعد از انقلاب ۵۷ مردمی و تاسیس جمهوری اسلامی بعد از ۱۲ فروردین ۵۸ موقعی که در رفرا ندیم عمومی مردم کردستان به جمهوری اسلامی نه می گوید، از آن زمان و مخصوصاً بعد از ۲۸ مرداد که به دستور خمینی ارتش به کردستان حمله کرد^۲، کردستان دچار جنگ داخلی و آزار سیاسی شد. هر بچه ای هم که در کردستان به دنیا می آید و به سن بلوغ می رسد ظلمی که در کردستان ایجاد می شود را احساس می کند و خودش را خارج از شهروندی ایران احساس می کند و احساس می کند که این منطقه کردستان و آذربایجان غربی و شرقی و ایلام و کرمانشاه که این مناطق بیش از ۱۵ درصد از کل مردم ایران را تشکیل می دهد کرد هستند.

۳. از همان ابتدا که یک بچه در کردستان وارد مدرسه میشود با ادبیاتی چه نوشتاری و چه خواندنی مواجه می شود که خارج از زبان مادری او است. او مجبور است که زبان دیگری هم یاد بگیرد. با یک زبان

^۱ کومه له (سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران) حزبی چپگرا در منطقه کرد نشین ایران می باشد و در دوران انقلاب ۱۳۵۸ تاسیس شده است.

^۲ نظرات متفاوتی در مورد دلایل این حادثه وجود دارند. توجه به خاطرات تسخیر کننده: اعدام کردها توسط جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۸، گزارش مرکز اسناد حقوق بشر ایران.

دیگر بخواند و بنویسد. من از ابتدا به خواندن و نوشتن زبان فارسی عادت کرده ام اما وقتی به سن بلوغ رسیدم فهمیدم که این زبان، زبان من نیست. چرا من به عنوان یک نوجوان کرد که زبان مادری من کردی است نمی توانم حرفهای خودم را بر روی کاغذ بنویسم، درد دل خودم را بنویسم، یک نقد کردی برای دوستانم بنویسم؟ من درد دلم را برای دوستانم به فارسی می نویسم، به زبانی که نمیتوانی درد دل خودت را و آنچه که می خواهی را بنویسی و روی کاغذ پیاده کنی. وقتی دست به قلم می برید آن افکار که توی ذهنتان هست را نمیتوانید پیاده کنید چون این زبان شما نیست و برایت غریبه است.

۴. از نظر اجتماعی، از نظر مسکن، از نظر خورد و خوراک، از نظر بیکاری، از نظر اعتیاد، از نظر نظامی بودن نظامی با کل دیگر نقاط ایران فرق دارد. این را می شود بطور آشکارا و علنی احساس کرد.^۳ کافی است فقط یک سفر بروی به همدان یا یکی از شهرهای مرکزی و برگردی، همینکه وارد مناطق کردستان می شوی بطور کامل مناطق جغرافیایی کردستان نشان می دهد که در این مناطق چه ظلمی می شود. از زیر سازی ابتدایی گرفته تا ساختمان و شرکت. اصلاً رفاه در آن وجود ندارد. از همان کودکی با صدای تیر و کشت و کشتار بزرگ شدم. و هر روز به بهانه های مختلف همسایه و دوست و فامیل دستگیر می شود و بعد از مدتی یا ناپدید می شوند یا اعدام می شوند. و هیچ گناهی هم نداشته اند و فقط به خاطر کرد بودنشان بوده است. ما در ایران یک ملت بوده ایم که چیزی نمی خواستیم و فقط رفاه و حقوق اولیه خودمان را می خواستیم. تا زبان باز می کردیم میزدند در دهانمان که ما تجزیه طلب هستیم در حالی که احزاب کرد هدفشان تجزیه طلبی نبوده و من در کردستان با این ادبیات بزرگ نشده ام. هیچ جوانی در کردستان با این ادبیات بزرگ نشده است. ولی همیشه این را به خورد ما داده اند و هر بار تو سر ما زده اند که ما تجزیه طلب هستیم و نباید حرف بزیم. می گویند تو یک ایرانی هستی و تو در یک زیر مجموعه هستی به اسم ملت فارس. در صورتی که ما از این قوم محسوب نمیشدیم و همیشه بیگانه بوده ایم با این رژیم یا با این مملکت.

حمایت از کومه له و شرکت در کومه له

۵. انسانی که به سن بلوغ میرسد و درک و فهمش می رسد که دیگر نمی تواند در ایران زندگی کند و احساس می کند که شهروند درجه دو هست که زیر خط فقر دارد رنج می برد در یک منطقه ی که با زور دارد اداره می شود. از این لحاظ من هم که وقتی به سن بلوغ رسیدم، یادم هست که در سن ۱۵

^۳ مناطق بلوچ و عرب نشین هم فقر غیر عادی را کشیدند.

سالگی بودم (یعنی از سال ۷۷ شمسی به بعد) از طریق پدر و مادر و اطرافیان مردم با فعالیتهای حزب کومه له و حزب دمکرات آشنا شدم. اینها دو حزب رسمی بودند در کردستان و برای ملت کرد با این تبعیض هایی که بود مبارزه می کردند. من وقتی به ۱۵ سالگی رسیدم من هم این ظلم را احساس می کردم. من در جامعه کرد بودم. حقی که یک نفر هم سن من در مرکز یا دیگر شهرهای ایران داشت را من نداشتم. اواخر ۱۶ سالگی بود که من از طریق دوستانم با تشکیلات مخفی کومه له آشنا شدم و تماس گرفتم.

۶. من خوشبختانه هیچگاه دستگیر نشدم چون از سن نوجوانی قبل از اینکه دستگیر بشوم از ایران فرار کرده ام. من متوجه شده بودم که نمی توانستم آزادانه عقایدم را بیان کنم و مبارزه سیاسی بکنم و بتوانم آزادی بیان داشته باشم. آنچه که مردم کرد می خواستند من هم خواستار آن بودم. این ابتدایی ترین عقاید در کردستان جرم است و نمی توانید آنها را به زبان بیاورید. مجبور هستید یا ایران را ترک کنید یا به زندان بروید یا نهایتاً از خواسته هایت صرفه نظر کنید. در سن ۱۷ سالگی بود که توسط نیروهای اطلاعاتی و امنیتی شناسایی شدم و یکی از دوستانم هم دستگیر شد و من مجبور شدم خاک ایران را ترک کنم و بطور علنی به کومه له پیوستم. یعنی بعد از سه چهار ماه دوره سیاسی آموزشی رسماً به صف پیشمرگان کومه له پیوستم. از آن دوران رسماً در کار سیاسی هستم و حالا هم در یکی از کادرهای حزب زحمتکشان کومه له هستم.

فشار بر خانواده

۷. تا جایی که یادم است آنها [جمهوری اسلامی] فامیلهای من را اذیت کردند اما خانواده شخصی خود من را خیر. اذیت و آزار خانواده شخصی خود من برمی گردد به دورانی که یکی دیگر از برادرهای دیگر من که در کردستان عراق است رسماً پیش مرگه کومه له شدیم و فعالیتهای خود را گسترش دادیم و به داخل [ایران] رفت و آمد می داشتیم. آنها [جمهوری اسلامی] هم که دستشان به ما نمی رسید فشارش را روی خانواده ما می آوردند. مثلاً یکی از برادرهایم را کشتند، به برادر بزرگم حکم اعدام دادند و یک برادر دیگرم در زندان است. اذیت و آزار خانواده ام هم بوده است که دو خواهرم را گرفتند، مادرم را اذیت کردند و پدرم را دهها بار گرفتند. صدها بار به خانه امان ریخته اند و بازدید کرده اند و تفتیش کرده اند و تهدید کرده اند.

دستگیری انور حسین پناهی

۸. برادر بزرگم انور حسین پناهی که از فعالین مدنی در زمینه ترک اعتیاد و در شورای حل اختلاف منطقه بود را دستگیر کردند. انور و اشرف، همان برادر دیگرم که توسط وزارت اطلاعات ترور شد هیچ ربطی به کومه له نداشتند. وزارت اطلاعات دستش به من و رفیق حسین پناهی آن برادر دیگرم که عضو کومه له است ن میرسید. پس باید یک جایی فعالیت من و برادرم را متوقف می کرد. انور هیچ فعالیتی برای کومه له نمی کرد. او یک فعال مدنی بود که در ان جی او ها برای کمک ترک اعتیاد کار می کرد که یک نهاد بین المللی بود و اصلا ربطی به ایران نداشت. انور بیشتر با این نهاد کار می کرد ولی وزارت اطلاعات تصمیم و خواستش این بود که در یک جایی فعالیت من، امجد حسین پناهی و برادرم رفیق حسین پناهی را محدود کند.

۹. طبق گفته شاهدان و خانواده ام ساعت ۵ صبح ۸۶/۸/۱۵ شمسی دو ماشین هایلوکس از نیروهای لباس شخصی وزارت اطلاعات می آیند و عوامل می ریزند در خانه برادرم و با بی احترامی به خانواده ها او را دستگیر می کنند و می برند به اداره اطلاعات در قروه بدون هیچگونه مدارک یا هیچ حکم بازداشت. همان شب هم پسر خاله ام ارسلان اولیا بی را می گیرند. بعد از مدتی شکنجه می گویند شما با حزب کومه له همکاری کردید.

۱۰. در ابتدا انور شش ماه در شکنجه گاه اطلاعات قروه بودند که در آنجا یکی از کلیه های انور عفونت می کند و دو دنده اش زیر شکنجه می شکند و ناخن های دستش کشیده می شود. در بدنش جای انواع شکنجه مثل اطوی داغ و سیخ داغ وجود دارد. این حرفها را که میزنم گفته های هم بندی انور بوده که به من گفته اند. دو تا از همبندیهای او الان در کردستان عراق هستند به اسم لطف الله لطف الله پور و شاهرخ بی باک. به عنوان نمونه گفتند که انور یک شب در همان اداره اطلاعات قروه در زمستان ۸۶ (یا ۸۷) او را بیرون می آورند و او را لخت کرده می برند به حیاط اداره اطلاعات و اب یخ روی او می ریزند و تا صبح او از سرما شش بار بیهوش می شود و او را دوباره به هوش می آورند که اعتراف کند. در واقع یک برگه ای را به عنوان اعترافنامه وی جلوی او می گذاشتند که آن را امضاء کند در حالی که انور هیچ کاری نکرده.

۱۱. در تابستان ۸۷ شمسی انور همراه با پسر خاله ام ارسلان اولیا یی به اتهام همکاری با حزب کومه له و براندازی حکومت و محاربه در شعبه دو دادگاه انقلاب شهر سنندج شناخته شدند. و بدون اینکه این اتهاماتی که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به آنها زده بود ثابت شود به اعدام محکوم میشوند.

۱۲. بعد از این جریان سازمان امنستی بیانیه میدهد^۴ و اتحادیه اروپا و جامعه بین المللی اعتراض میکنند و سر ترور برادرم چند مورد تظاهرات میشود. علاوه بر این یک کمپین بزرگ متشکل از فعالین سیاسی کردستان ایران و فعالین حقوق بشر بود که فکر کنم آمار آن بیش از ۱۵۰۰ نفر بود که اعتراض وسیعی براه افتاد و اعتراض جامعه جهانی را در مورد حکم انور در پی داشت. همزمان اعتراض عمومی زندانیان سیاسی کرد بود که از جمله در زندان سنندج که ۱۹ نفر از این زندانیان اعتصاب غذا کردند که سخنگوی اعتصاب کنندگان برادرم، انور بود. در یک نمونه از تظاهرات حدود ۵۰۰ کس از اهالی منطقه ما جلوی دادگستری سنندج تظاهرات میکنند و خواستار توقف اعدام برادرم انور میشوند. در همان سال حکم اعدام برادرم به ۱۶ سال تعدیل یافت ولی این ۱۶ سال قطعی نیست و هر لحظه امکان دارد که وزارت اطلاعات پرونده سازی کند و این حکم به دوباره تغییر کند. حکم را اعلام کرده اند که ۱۶ سال است اما هنوز حکم کتبی به دست ما نرسیده است و کلا هم حکم قطعی را ندیده اند ولی لفظی اعلام کرده اند که حکمش ۱۶ سال است. و حالا هم در زندان سنندج است و ممنوع المرخصی است و بعضی اوقات ممنوع الملاقات هم میشود. اخیرا انور به زندان انفرادی منتقل شده و مورد ضرب و جرح قرار گرفته.

ترور اشرف حسین پناهی

۱۳. وزارت اطلاعات در ایران یک نهادی است که شعبه های مختلفی در شهرستانها و استانها دارد. در کردستان یک شعبه بزرگ دارد که در سنندج است. و در هر شهری یک اداره دارند. منطقه ما توسط اداره اطلاعات قروه و اداره اطلاعات سنندج کنترل می شود. اشرف، برادرم چند بار توسط اداره اطلاعات قروه و سنندج تهدید شد.

۱۴. برادر بزرگ دیگرم، اشرف حسین پناهی که از فعالین سیاسی و مدنی و حقوق بشری بود و بطور مخفی در مورد زندانیان کار می کرد و عضو کمیته دفاع از اعتصاب کنندگان بود در سنندج. پیگیر

^۴ <http://www.payvand.com/news/08/sep/1140.html> (به انگلیسی)

پرونده انور و دیگر زندانیان می شد که چند بار هم تلفنی و دو بار هم حضوری از طرف وزارت اطلاعات تهدید میشود که نباید این کار را بکنی. آنها برای دو بار به خانه امان می آیند و به پدرم می گویند به اشرف بگویند دست از مصاحبه و کارهایش بردارد و گرنه او را می گیریم.

۱۵. در شب ۱۳۸۷/۷/۷ شمسی هنگامی که برادرم با امضاء بالغ بر ۵۰۰۰ از معتمدین منطقه و اسنادی مبنی بر بیگناهی انور و ارسال (پسر خاله ام) راهی تهران شد که می خواست پیش وکلای انور برود. وکلای او آقای نعمت احمدی و صالح نیکبخت بودند.

۱۶. وی توسط ماشینهای مخفی اطلاعات زیر گرفته می شود و در اثر ضربه مغزی کشته می شود. در پی ترور برادرم اشرف، اعتراضی وسیع از طرف فعالین حقوق بشری در کردستان ایران ایجاد شد و بزرگترین تشیع جنازه را نیز برای او در کردستان گرفتند. ساعت ۷ روز پنج شنبه ۸۷/۷/۶ اشرف خداحافظی می کند و از خانه بیرون میرود و به پدر و مادرم و زن خویش میگوید که می خواد به سنندج برود و فردا را در آنجا بماند و فردا غروبش راهی تهران بشود تا روز شنبه در تهران آقای نعمت احمدی و صالح نیکبخت را ببیند و این مدارک را به آنها ارائه بدهد تا آنها مدارک را به دادگاه ارائه بدهند که برادرم بیگناه است.

۱۷. ساعت ۹ صبح روز جمعه ۸۶/۷/۷ خانواده ام توسط بیمارستان سنندج مطلع میشوند که او تصادف کرده و در بیمارستان است. پزشک قانونی بیمارستان تشخیص میدهد که اشرف توسط افراد ناشناسی توی سرش زده اند و دچار ضربه مغزی شده است و با ماشین از رویش رفته اند و جانش را ازدست داده است. یک هیات فرمالیته از طرف اداره آگاهی می آید و یک تحقیقی می کند.

۱۸. بعداً خانواده ام و عده ای از سازمان های حقوق بشر شکایت و اعتراض کردند به دستگاه امنیتی. آنها [خانواده] یکی از ماشینهای اداره اطلاعات را در آنجا می بینند که در آن شب بین روستای قروچای و روستای تترچی که دو تا از روستاهای ماست. اشرف هم جنازه اش آنجا افتاده بود نزد همان خودرو اداره اطلاعات. در ضمن اداره اطلاعات سنندج رسماً به خانواده ام گفت که پیگیر این پرونده نشوید. دست از این پرونده بردارید. حتی ما شکایت کرده بودیم در نزد نهادهای بین المللی و خواستیم پرونده اشرف را به دادگاههای بین المللی ارجاع بدهیم که یکی از اعضای خانواده امان را کشته اند و ما رسماً از دستگاههای امنیتی شکایت کرده ایم و ما اطلاعات را مسئول قتل برادرم میدانستیم. وزارت اطلاعات

هم افشین برادر کوچک من را گرفت، پدرم را گرفت و خواهرم را هم گرفت در عرض یک ماه بعد از اینکه شکایت کرده بودیم. آنها گفتند اگر می خواهید پسرهای دیگر از بین نروند دست از این شکایت بردارید. متأسفانه ما نتوانستیم کاری کنیم و وزارت اطلاعات طبق همیشه فشارهایش را بیشتر کرد و ما هم به خاطر حفظ جان بقیه خانواده امان از شکایت خود صرفه نظر کردیم.

افشین حسین پناهی

۱۹. یک برادر دیگرم افشین حسین پناهی که ۱۹ سالش است هم وقتی اشرف را کشتند، او پیگیر پرونده وی بود، که چند بار دستگیر شد و چند بار شکنجه و اذیت و آزار شد و با ضمانت کتبی آزاد میشود و بین سه و چهار ماه قبل دستگیر شد و در دادگاه سنندج حکم یک سال زندان را به او دادند. به جرم پیگیری پرونده برادرم و انتشار اخبار زندانیان به بیرون به یک سال زندان محکوم شد. الان هم در زندان قروه است و دو ماه پیش زیر شکنجه وزارت اطلاعات به سر او [افشین] زده اند و متعاقباً ۵۰ درصد بینایی خود را از دست میدهد. او را وادار میکنند که مصاحبه تلویزیونی کند بر علیه من یعنی امجد حسین پناهی و رفیق حسین پناهی که ما دو تا خارج از ایرانیم و از جمله انور حسین پناهی که فعال کرد است. افشین حاضر نمیشود مصاحبه کند که ۵۰ درصد بینایی اش را از دست میدهد و سه روز هم در بیمارستان قروه بستری میشود. من خودم شکنجه نشده ام اما آنها از شدیدترین نوع شکنجه استفاده میکنند. زندانیها آنجا زیر فشار روحی و جسمی هستند. طبق گفته دکتر به سر افشین زده اند.

خواهرها امجد حسین پناهی

۲۰. ما شش تا برادر بودیم که یک برادرم ترور شد. یک برادرم افشین که در زندان قروه است. برادر بزرگ من انور حسین پناهی در زندان مرکزی سنندج است. من که تا حالا تو آلمان هستم و رفیق حسین پناهی در کردستان عراق است و از کومه له است و برادر کوچکم رامین حسین پناهی در دهات خودمان است و بعضی اوقات توسط وزارت اطلاعات او هم تهدید می شود. دو تا خواهر هم دارم که آنها هم در روستای خودمان هستند. خواهرم به خاطر مصاحبه با کانالهای کردی در مورد ترور برادرم و حکم اعدام برادر دیگرم سه سال حکم تعلیقی دارد. او یک سال پیش در دادگاه انقلاب سنندج این حکم را گرفته است و حکم قطعی است. اگر او از نظر آنها اشتباهی بکند باید به زندان برود و همان حکم سه سال را بکشد. اصلاً خودش در دادگاه حضور نداشته است. بر خلاف دادگاههای کل دنیا، دادگاههای استان کردستان بعضی اوقات حکم هایی صادر می کنند که ما می گوئیم همین کافی است چنانچه اعتراض بشود امکان دارد که این حکم بیشتر بشود. نمونه بارز آن هم احسان فتاحیان

بود که حکم ۱۰ سال زندان داشت که در اعتراض، این حکم به اعدام تبدیل شد و بدبختانه حکمش هم اجرا شد و او را اعدام کردند. الان هم سر قضیه انور، برادرم، گفته اند ۱۶ سال دارد و ما هم اعتراض نکردیم به این خاطر که این حکم ۱۶ سال به اعدام تبدیل بشود. یا مثلا حکم سه سال تعلیقی خواهرم به بالاتر تبدیل بشود. یا مثلا حکم یک سال افشین برادرم به بالاتر تبدیل بشود. همینطور ترسیده ایم که اعتراض کنیم. خواهر دیگر من زندان نرفته است اما چند بار تهدید شده است.

۲۱. فشارها آنقدر افزایش یافته بود که یکبار پدرم نامه ای برای دبیر کل سازمان ملل، بان کی مون می نویسد.^۵ از بان کی م ون تقاضا میکند که فشارهای وزارت اطلاعات از روی خانواده ما کم بشود چن ما تحمل این همه فشار را دیگر نداریم. بعد از مدتی نامه ای از طرف مجمع جهانی حقوق بشر منتشر میشود که گزارشی از خانواده من بود. به جرات می توانم بگویم که در ده سال اخیرا بیشترین فشار را در خانواده های کردستان ما خانواده حسین پناهی داشتیم و بیشترین تلفات را دادیم. اعضای خانواده ام متواری شدند، زندانی شدند، تهدید شدند، شکنجه شدند. از اداره اطلاعات ریختند به خانه امان و تهدید کردند. تلفنی هم تهدید کردند. هیچ دلیل یا مدرکی مبنی بر گناهکار بودن خانواده ما نیست.

فعالیتها امجد حسین پناهی

۲۲. سه سال پیش که انور برادرم حکم اعدام گرفت، من مجبور شدم با بیشتر سایتهای حقوق بشر تماس بگیرم که به برادرم کمک کنند. با چند تا سایتهای فارسی و کردی صحبت کردم. بعد از آن چند نفر از فعالین حقوق بشری که در ایران مخفی هستند و من نمی توانم اسمشان را بیاورم یک نهادی را تاسیس کردیم که اسمش را گذاشتیم کمپین دفاع از زندانیان سیاسی و مدنی. این نهاد در پی فعالیت برای زندانیان و خانواده آنها بود.

۲۳. بعد از این فعالیت من در این زمینه گسترش یافت و مصاحبه ام با بی بی سی و کانالهای کردی افزایش یفن. در نتیجه فشارهای اطلاعات بر روی خانواده من دو چندان شد. و حتی رسما از خانواده ام خواستند که من مصاحبه هایم را متوقف کنم و در این زمینه فعالیت نکنم. وزارت اطلاعات سایت محلی داشتند که در آن راجب انشعابات کومه له حرفهای بی معنی مینوشتند.

^۵ <http://planet-iran.com/index.php/news/201> (به انگلیسی)

۲۴. یکبار هم در بهار ۲۰۱۰ میلادی شخصی با نام مستعار مهربان از طرف وزارت اطلاعات با من تماس گرفت (سی سال در آنجا از این نام مستعار استفاده شده است). من بچه که بودم مسئول اداره اطلاعات سندج این نام را داشت. هیچ کس این مهربان را ندیده است و هر دوره این مسئول ممکن است عوض شود ولی با همین نام مستعار کار کند. هر کسی که دستگیر میشود و بازجویی میشود شخص بازجو را نمی بیند چون در پشت شیشه است یا پشت دیوار ولی نام مهربان را همه شنیده اند.

۲۵. آن روز هم شخصی که زنگ زده بود با لهجه کردی کرمانشاهی صحبت می کرد. اول خودش را معرفی نکرد و پرسید آقای امجد حسین پناهی شما هستید؟ این تقریباً در برج سه و چهار ۲۰۱۰ بود. گفت میشود با شما صحبت کنم؟ من اولش فکر می کردم از کانادا یا از جای دیگری می خواهد مصاحبه کند. من هم گفتم مشکلی نیست و بفرمایید در خدمت هستم. گفت: «اگر خودم را معرفی کنم قطع نمیکنی؟» گفتم نه! چرا قطع کنم. گفت من مهربان هستم، مسئول اداره اطلاعات سندج. گفتم آره میشناسم و چطور شده است که به من زنگ زدی؟ شماره تلفن من در سایتهای خبری بود چون در آن زمان مصاحبه میکردم. گفت تو چرا اینقدر مصاحبه میکنی؟ گفتم: «بخش ی از کار من افشای این جنایتهاست. نمونه بارز آن خانواده خود من است. چرا اشرف را کشتی؟ گناهش چه بود؟ چرا حکم اعدام به انور دادی؟ او که گناهی ندارد. چرا برادرهای دیگرم را میگیری؟ چرا به خانواده ام فشار می آوردی؟» او گفت همه تقصیرها گردن تو است. گفتم من یک انسان سیاسی هستم و فعال حقوق بشر. من شما را به رسمیت نمیشناسم و شما یکی از دستگاههای سرکوبگر، نه فقط در ایران بلکه در کل خاور میانه هستید. بخشی از وظیفه من افشاگری در مورد دستگاه شماست. او هم خیلی رک گفت: «ما هم همینطور! ما هم بخشی از کارمان سرکوب و خفه کردن اشخاصی مثل تو است. و اگر دستمان به تو نمیرسد، برادرت در اینجا هست».

۲۶. او رسماً افزود «اگر مصاحبه هایت را قطع نکنی یا فعالیتت را محدود نکنی در اینجا برادرت (یعنی انور حسین پناهی) را میکشیم. تو سه سوت حرف زدن، ما یک پرونده برایش به دادگاه میفرستیم و پس فردا هم اعدامش میکنیم.» و بعد تلفن را قطع کرد و بعد از آن خوشبختانه دیگر به من زنگ نزد. بعد از آن برای اینکه خانواده ام را کمتر اذیت کنند برای مدتی فعالیتهايم را محدود کردم و فعالیت حقوق بشر نداشتم و به کل مصاحبها را هم قطع کردم.

تشکیلات حزب کومه له

۲۷. الان [در کومه له] ما سه بخش تشکیلات هستیم. بخش اصلی که مرکز آن در کردستان عراق است و متشکل از نیروی مسلح پیشمرگه و تمرکز رهبری کومه له تشکیل شده. بخش دیگر آن در کردستان ایران است و بخش رهبران و کادرهای مخفی. بخش تشکیلات اروپا هم که در آلمان و بیشتر اروپا و آمریکا و کشورهای دیگر دفتر نمایندگی دارد و کارهای حزبی میکند. اردوگاه ما در سلیمانیه ۲۰ دقیقه با سلیمانیه فاصله دارد. مقر ما در آنجا است و یک پادگان تقریباً بزرگ نظامی است که از ارگانهای مختلفی تشکیل شده، ارگان رهبری، ارگان انتشارات، ارگان حفاظت رهبری، ارگان پرسنلی و پزشکی و انواع ارگانهای دیگر. هر پیشمرگه در یک بخش فعالیت میکند. ما در آنجا فقط وظیفه حفاظت از خودمان را داشتیم و با کسی نمی جنگیدیم. ما حالت دفاعی داشتیم. در آنجا عوامل رژیم بودند که بعضی شبها تیر میزدند ما هم دفاع میکردیم و حفاظت خود را به عهده داشتیم.

۲۸. در کردستان مخصوصاً در شهرهایی مثل مهاباد، بوکان، ارومیه، نقده و پیرانشهر بیشتر طرفدارن حزب دمکرات بوده اند. در شهرهایی مثل سقز به پایین، مریوان، سنندج، کرمانشاه، کامیاران، دهلران، قروه، بیجار، دیواندره و پاوه بیشتر طرفدار کومه له پیدا می شوند. میتوانم بگویم که پایگاه اصلی حزب دمکرات در مهاباد است و پایگاه حزب کومه له در سنندج است.

آزار و اذیت فعالین سیاسی کردی- ایرانی در عراق

۲۹. تعداد زیادی از اعضای حزب کومه له و حزب دمکرات در کردستان عراق توسط عوامل جمهوری اسلامی ترور شدند. از کومه له مثلاً عثمان کیانی و عثمان فرمانی ترور شدند. ماجرای این دو نفر اینطور بوده که خانواده آنها برای ملاقات فرزندانشان به کردستان عراق میآیند. بعد از اینکه این خانواده ها می خواهند برگردند، این دو نفر برای بدرقه خانواده خود به گاراژ می روند. بعد حینی که از گاراژ به مقر کومه له برمی گشتند در یکی از کوچه های سلیمانیه هدف گلوله نیروهای اطلاعات قرار میگیرند و ترور میشوند.

آزار و اذیت فعالین سیاسی کرد در ایران

۳۰. یک زندانی سیاسی کرد را می شناسم که حکم اعدام گرفت به جرم هواداری از حزب کومه له و حکم محارب و اقدام علیه امنیت ملی. در دادگاه شهر سقز به اعدام محکوم شد. بعد از صدور حکمش در

زندان سقز دست به اعتصاب غذا میزند. حدوداً نه ماه یا یک سال پیش از زندان سقز منتقل میشود به اداره اطلاعات سقز و از آن به بعد از این از او اصلاً خبری نیست. خانواده او هم یک سال است که در تمام ارگانهای دولتی به دنبال او گشته اند و تهدید شده اند که حق ندارید دنبال پسر خود بگردید. گفته اند که پسران از زندان فرار کرده. به گفته شایعات که از درون زندان یا از وزارت اطلاعات یا از خانواده آمده، احتمال زیاد دارد که این زندانی فعال سیاسی را در زندان زیر شکنجه کشته شده. ولی متأسفانه خبری مثل این در جامعه ایران و جامعه بین المللی اصلاً انعکاس پیدا نمیکند. [این خبر] فقط در همان کردستان می چرخد. توجه به کردستان خیلی کم است و تبعیض خبری زیاد است. متأسفانه بیشتر نهادهای حقوق بشر یا مثلاً ارگانهای خبری اپوزیسیون ایرانی خیلی کم توجه هستند به مسائل کردستان. تو زندانهای کردستان، در اداره اطلاعات کردستان جنایتها میشود که انتشار نمی یابد و توجه نمی شود.

استخدام اشخاص کرد بعنوان عوامل نیروهای اطلاعاتی امنیتی

۳۱. بعضی اوقات ماشینهای ما که به اردوگاه برمی گشته اند هدف تیراندازی نیروهای اطلاعات قرار می گیرند که عواملی را از کردهای عراق یا کردهای ایران یا از جاهای دیگر اجیر میکردند که ترور بکنند. یا شبهای زیادی بوده که اردوگاهها را هدف خمپاره و تیراندازی قرار داده اند. چند مورد آن را شاهد بوده ام که مثلاً در نصف شب با صدای گلوله بیدار میشدیم. چند تیربار توی اردوگاه خالی می کردند و فرار میکردند و ما نمیدانستیم از کجا هستند.

۳۲. مثلاً من یادم هست که یک کرد عراقی را بچه ها یک شب در نزدیکی اردوگاه گرفتند که این عضو یکی از حزبهای تندرو اسلامی بوده و موقعی که آمریکا توی منطقه آمد و عراق را ازاد کرد. اتحادیه میهنی این حزب را از آنجا پاکسازی کرد و این حزب متواری شد به ایران و این شخص به مدت سه ماه در زندان اوین بوده است. اطلاعات او را از آنجا بیرون میآورد و او را به سنج می آورند و به او آموزش می دهند و به او ماموریت می دهند که به نزد خانواده خود برگردد و زندگی عادی خود را بکند. خانواده وی نزدیک اردوگاه ما بود. و او باید هفته ای یکبار مثلاً در اردوگاه ما فشنگ خالی کند. یک شب او را گرفتند و تحویل نیروهای امنیتی اتحادیه میهنی دادند. او از عوامل اجیری اطلاعات بود. و حالا هم بیش از ۱۵۰ شرکت ایرانی در کردستان عراق کار تجاری میکنند ولی در واقع بیشترین مسئولین این شرکتها از عوامل وزارت اطلاعات و سپاه قدس هستند. کنسولگری ایران در اربیل حتی از

سفارت ایران در بغداد فعالتر است. ایران بیشترین خانه های مخفی جاسوسی را در کردستان عراق دارد و عملاً خیلی گسترده روی احزاب کرد و فعالین سیاسی در کردستان عراق کار میکند و نفوذ دارد و بر روی فعالین سیاسی فشار می آورد.

۳۳. بیشتر نیروهای بومی سپاهی کرد هستند. رژیم با پول آنها را می خرد. اینها را در برابر ما قرار میدهد. ولی این را بدانید که مثلاً صانع ژاله بسیجی نبوده. یک کرده پاوه ای و یک دانشجوی انقلابی بود که خواهان اصلاحات در ایران، خواهان عدالت اجتماعی، خواهان از بین بردن تبعیض در ایران بوده است.